



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مختصری در احوال امام حسن (ع)

حضرت امام حسن (ع) فرزند نخستین امیرمؤمنان علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه زهرا (س) هستند. در تاریخ ولادت و شهادت و بالتبع طول عمر آن بزرگوار اختلاف است. اصول کافی در تولد آن حضرت دو قول آورده است: رمضان سال دوم هجرت (سال جنگ بدر) و سال سوم هجرت. طول عمر آن حضرت را نیز ۴۷ سال دانسته، بدین ترتیب وفات آن حضرت در سال ۴۹ یا ۵۰ هجری بوده است.^۱

گفته شده است که پس از ولادت آن حضرت، رسول اکرم (ص) او را در آغوش گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و او را حسن نام نهاد. سپس برای او گوسفندی قربانی کرد. سرش را تراشید و هم وزن موی سرش نقره به مستمندان داد و از آن هنگام آئین «عقیقه» و صدقه دادن به هم وزن موی سر نوزاد پدید آمد.

لقب های آن حضرت السبط، السید، الزکی، المجتبی و التقی است. در تعداد همسران او اختلاف نظر است. طبق روایات سرانجام به دست یکی از همسرانش به نام جعدہ دختر اشعث بن قیس مسموم و شهید گردید. فرزندان آن حضرت را ۱۴ تا ۱۵ نفر ذکر نموده اند که نسل آن حضرت از طریق دو پسرش زید و حسن باقی مانده است. بقیه ی فرزندان آن حضرت عبارت بودند از: عمرو، قاسم، عبدالله، حسن اثرم، طلحه، ام الحسن، فاطمه، ام سلمه، رقیه و ام عبدالله.^۲

امام مجتبی در مدت زمامداری امیرالمومنین (ع) در همه حال در کنار آن حضرت بود. در هنگام جنگ جمل از سوی پدرش مأمور شد که نیروهای رزمنده کوفه را برای شرکت در جنگ بسیج کند و در جنگهای صفین و نهروان نیز شرکت داشت.^۳

بیعت با امام حسن (ع)

پس از شهادت امیرمؤمنان علی (ع) در رمضان سال چهارم هجرت، مردم کوفه با امام حسن مجتبی (ع) بیعت کردند. گویند نخستین کسی که با او بیعت کرد قیس بن سعد بود که گفت: «دست بیار تا با تو بر کتاب خدا و سنت پیامبر و جنگ با منحرفان بیعت کنم». امام حسن بدو فرمود: «بر کتاب خدا و سنت پیامبر که همه شرطها در آن است». قیس خاموش شد و با او بیعت کرد و مردم نیز بیعت کردند. برخی از مورخین از جمله میرخواند در جلد سوم روضه الصفا و

طبری در تاریخ از این بیان امام، این برداشت را کرده اند که امام از ابتدا قصد جنگ نداشته است. ولی بیان صریح امام در نامه اش به معاویه، چنانکه خواهد آمد خلاف این را نشان می دهد.

عمرو بن ثابت از ابی اسحاق سبعی و او از هبیره بنی یریم (به مسندش) از زید بن علی بن الحسین روایت کرده است که حضرت حسن بن علی پس از اینکه امیرمؤمنان از دنیا رفت خطبه ای خواند و در آن خطبه چنین فرمود:

«براستی در این شب مردی از دنیا رفت که پیشینیان در کردار بر او پیشی نجستند و آیندگان نیز در کردار به او نرسند. او بود که به همراه رسول خدا جهاد کرد و با جان خویش از آن حضرت دفاع نمود و او همان کس بود که رسول خدا(ص) او را با پرچم خویش به جنگ می فرستاد و جبرئیل و میکائیل او را در میان می گرفتند و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از سمت چپ، و از جنگ باز نمی گشت تا خداوند به دست او (جنگ را) فتح کند و به حقیقت در شبی از دنیا رفت که عیسی بن مریم را در آن شب به آسمان بردند و یوشع بنی نون وصی موسی(ع) در همان شب از دنیا رفت و درهم و دینار جز هفتصد درهم به جای نگذارد. که آن نیز از بهره اش (که از بیت المال داشت) زیاد آمده بود. پس گریه گلویش را گرفت و گریست و مردم نیز گریستند. سپس فرمود: ای گروه مردم هر که مرا می شناسد که احتیاج به معرفی نیست و خود مرا می شناسد و هر که نمی شناسد منم حسن فرزند محمد، منم فرزند بشیر، منم فرزند نظیر، منم فرزند آنکس که به اذن پروردگار مردم را به سوی او دعوت می کرد. منم فرزند مشعل نورانی و تابناک هدایت و راهنمایی. من از خاندانی هستم که خدای تعالی پلیدی را از ایشان دور کرده و به خوبی پاکیزه نشان فرمود. و همان خاندانی که مودت و دوستی ایشان را در کتاب خود فرض و واجب فرمود. در آنجا که می فرماید: «ومن یفترت حسنه نزد له فیها حسنا» شوری آیه ۲۳ و فراهم کردن نیکی، مودت و دوستی ما خاندان است»^۵.

پس از این خطبه امام حسن (ع) عبدالرحمن بن ملجم را خواست. عبدالرحمن پرسید پدرت تو را چه گفته است؟ حضرت گفت: «امرنی ان لاقتل غیر قاتله و ان اشیع بطنک و اخصم و طانک فان عاش اقتص او عفا وان مات الحقتک به» - مرا فرموده است که جز کشتنده اش را نکشم و شکست را اسیر گردانم و بسترت را نرم تا اگر زنده ماند قصاص کند یا ببخشد و اگر مرد تو را به او ملحق کنم. ابن ملجم گفت: راستی پدرت در حال خشم و خشنودی حق می گفت و به حق حکم می کرد. پس امام حسن (ع) شمشیری بر او فرود آورد و دست او را که سپر کرده پس انداخت و او را کشت.^۶

معاویه پس از اطلاع بر شهادت امیرالمومنین و بیعت مردم با امام حسن، مخفیانه مردی از قبیله «رحمیر» را به سوی کوفه و مردی از قبیله بنی القین را به سوی بصره روانه کرد تا برای او جاسوسی کنند و در برابر حکومت امام ایجاد اختشاش و آشوب نمایند. امام دستور داد هر دو نفر را گرفته و گردن زدند و نامه ای به معاویه نوشت و در آن فرستادن جاسوسان را نشانه اعلام جنگ و ستیز معاویه قلمداد نمود و فرمود که: «چشم به راه آن باش که به جنگ تو خواهم آمد».^۷

حضرت برای جنگ اقداماتی را سامان داد و از آن جمله افزایش صددرصد حقوق جنگجویان، کاری که پدرش نیز در جنگ جمل انجام داده بود. امام حسن به وسیله جندب بن عبدالله ازدی نامه ای به معاویه فرستاد و در آن زحمات پیامبر را در برافراشتن پرچم حق و انهدام بتهای شرک گوشزد کرد و به اختلافات پس از پیامبر اشاره نمود که چگونه قریش با توسل به خویشاوندی پیامبر قدرت را قبضه کردند و دیگران را کنار زدند. بر این مبنا چون آن حضرت از دیگران نزدیکتر به پیامبر است برای خلافت شایسته تر می باشد. همچنین در این نامه سوابق خانواده حرب و معاویه را در مبارزه با اسلام و بدطینتی آنها را بیان نمود و به او اتمام حجت کرد که چون سایر مردم با امام بیعت کند و اگر خودرأیی و گمراهی و ناسازگاری پیشه سازد، حضرت با مسلمانان و لشکر بسیار بر او حمله خواهد کرد تا خداوند میان آنها حکم فرماید.

معاویه در جواب حضرت، ضمن قبول فداکاری ها و زحمات پیامبر، موقعیت خویش را به زمان بعد از پیامبر تشبیه می کند و می نویسد:

«وضع من و شخص شما امروز مانند وضع شما و ابوبکر پس از رحلت رسول خدا می باشد و اگر می دانستم که تو برای محافظت مردم نگهبان تراز من هستی و در کار این امت از من با احتیاط تر و سیاست بهتر و در گردآوردن اموال آنها نیرومندتر و در برابر دشمن، اندیشه و نقشه ات بهتر از من بود دعوت تو را

می پذیرفتم ولی من خود می دانم که پیش از تو حکومت کرده و تجربه ام در کار مردم بیش از تو و سیاستمدارتر و سالمندتر از تو می باشم و از این رو تو سزاوارتری که دعوت مرا درباره ی آنچه بدان خوانده ای پذیری و در آن صورت من نیز تعهد می کنم که خراج هریک از استان های عراق را که بخواهی به تو واگذار کنم و خلافت بعد از من برای تو خواهد بود»^۸

جندب می گوید همینکه نامه معاویه به امام حسن رسید من به او عرض کردم معاویه حتماً با شما به جنگ برخواهد خاست پس بهتر است که شما نیز تدارک کارزار کنید و در مرکز حکومت او با او نبرد کنید و حضرت نیز پذیرفت.

نامه دوم معاویه به امام حسن(ع) بدین مضمون بوده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، همانا خدای عزوجل آن خدایی است که نسبت به بندگانش آنچه بخواهد انجام می دهد «لا معقب لحکمہ و هو سریع الحساب» بترس از اینکه مرگ تو بدست مردانی پست و فرومایه باشد و مایوس باش از اینکه بتوانی بر ما خرده گیری و اگر از آنچه در سر می پرورانی (خلافت) دست برداشته و با من بیعت کنی من بدانچه وعده کرده ام از مال و مقام وفا خواهم کرد و آنچه شرط کرده ام بی کم و کاست ادا خواهم نمود»^۹

حضرت در پاسخ معاویه نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد نامه ات رسید و از مضمونش اطلاع حاصل شد و چون از ستمکاری و زورگویی تو، بیمناک بودم آنرا بدون پاسخ گذاردم و من از زورگویی تو به خدا پناه می برم. بیا و از حق پیروی کن زیرا تو می دانی که من اهل و سزاوار آن هستم و اگر سخن به دروغ گویم گناه آن به گردن من است»^{۱۰}

معاویه پس از دریافت نامه امام، نامه ای به عمال و فرزندان خود نوشت و از آنها خواست همراه با لشکری آماده به او پیوندند تا برای خونخواهی عثمان از حسن بی علی، قیام کنند. سرانجام معاویه، ضحاک بن قیس را به نیابت خود در شام گذاشت و گفته اند با شصت هزار مرد عازم تسخیر ممالک عرب شد.^{۱۱} به امام خبر رسید که لشکر معاویه به «جسرنیج»^{۱۲} رسیده است. حضرت حجرین عدی را مأمور کرد تا مردم و عمال حکومت را آماده حرکت سازد. جارچی مردم را به مسجد دعوت کرد و پس از اجتماع مردم، حضرت آنها را از حرکت معاویه آگاه نمود و از آنها خواست تا به سوی نخيله^{۱۳} حرکت کنند. پس از پایان سخن امام، کسی سخنی نگفت و پاسخی نداد. عدی بی حاتم برخاست و ضمن تقیح بی توجهی

مردم به سخنان امام، آنان را به جنگ تشویق کرد و به سوی لشکرگاه نخیله روان شد. پس از او قیس بن سعد بن عباده و معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه از جا برخاسته و چنین کردند. پس از آن حضرت، مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را به جای خویش در کوفه نیابت داد و به لشکرگاه رفت و با چهل هزار نفر بیرون آمده و در دیر عبدالرحمن فرود آمده. تاریخ دقیق این حرکت معلوم نیست ولی یعقوبی در تاریخ خود زمان این واقعه را دو ماه یا چهارماه بعد از شهادت امام علی میداند.^{۱۴}

امام حسن پس از سه روز اقامت در آنجا، عبدالله بن عباس را با دوازده هزار مرد جنگی مأموریت داد تا به موازات شط فرات پیش رود و به مسکن وارد شود و پس از برخورد با معاویه جلوی او را بگیرد تا امام برسد و در این مدت امام را در جریان اوضاع بگذارد. امام، قیس بن سعد و سعید بن قیس را به مشاورت او برگزید و توصیه کرد که قبل از معاویه به جنگ آغاز نکند ولی در صورت شروع جنگ از طرف معاویه با او کارزار کند و در صورتی به او گزندی رسید، قیس بن سعد و بعد از قیس، سعید بن قیس امارت سپاه را بعهده گیرند.^{۱۵}

عبدالله بن عباس رهسپار شد تا به «شینور» رسید و از آنجا به سوی شاهی روان شد و به موازات فرات و فلوجه تا مسکن راه را طی کرد. امام نیز کوچ کرده راه «حمامه عمر» را پیش گرفت تا به دیر کعب رسید و روز دیگر از آنجا حرکت کرده به ساباط^{۱۶} آمد و در کنار پل ساباط منزل کرد. بامدادان مردم را گردآورد و به منبر رفت و خطبه خواند. بقولی با این خطبه

«امام خواست اصحاب و همراهان خود را آزمایش کند و مقدار حرف شنوی و اطاعت آنان را بسنجد تا دوستان خود را از دشمنانش جدا سازد و در هنگام جنگ و برابر شدن با معاویه و مردم شام به کار خود بینا و بصیر باشد.»^{۱۷}

امام پس از حمد و ثنای پروردگار چنین فرمود:

«سپاس خدای را هراندازه که سپاسگزاری او را سپاس گوید و گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست به هر اندازه که گواهی بر او گواهی دهد. و نیز گواهی می دهم که محمد(ص) رسول و فرستاده خداست که او را به حق فرستاد و امین بر وحی خویش ساخت. درود خدا بر او و آتش باد باری به خدا سوگند همانا من امیدوارم بحمدالله و منه بامداد کرده باشم در حالی که خیرخواه ترین مردم برای بندگان باشم و شبی را به روز نیاورده باشم در حالی که از کینه از مسلمانی به دل داشته و یا اراده سویی و یا نیرنگی درباره کسی داشته باشم. آگاه باشید آنچه را که در وحدت کلمه و اتحاد است هرچند خوش نداشته باشید برایتان بهتر است از چیزی

که شما را به پراکندگی و جدایی بکشاند گرچه شما آن را دوست داشته باشید. همدارید که آنچه من درباره شما می اندیشم و رأی می دهم برای شما بهتر است از آنچه شما برای خود می اندیشید پس با دستور من مخالفت نکید و رأی مرا بازنگردانید و درصدد مخالفت با من برنمایید. خداوند من و شما را بپامزد و بدانچه دوستی و خشنودی او در آن است راهنمایی فرماید.»

پس از این سخنان مردم به یکدیگر نگاه کرده، گفتند به نظر شما از این سخنان چه منظوری داشت. به خدا گمان می کنیم می خواهد با معاویه صلح کند و کار را به او واگذارد. به خدا این مرد کافر شده است. در پی این سخن^{۱۸} به سراپرده ی آن حضرت ریخته و هر چه در آنجا بود به غارت بردند. عبدالله ازدی ردای آن حضرت را از دوشش کشید و حضرت در حالی که شعیاناش گرد او را گرفته بودند از معرکه خارج شد ولی مردی به نام جراح بن سنان در تاریکی سبابط جلو آمده و دهنه اسب آن حضرت را بدست گرفت و در حالی که در دست او شمشیر نازکی بود گفت: «الله اکبر یا حسن اشركت کما اشرك ابوك من قبل» و ضربه ای بر ران آن حضرت زد که تا استخوان آن بزرگوار را شکافت. ضارب توسط شیعیان کشته شد و امام را برای مداوا به مدائن که سعد بن مسعود ثقفی از طرف امام فرماندار آنجا بود آوردند. معاویه در اراضی مسکن در قریه ای بنام حیوضیه فرود آمد و عده ای را به مصاف عبدالله فرستاد که شکست خوردند. چون شب شد معاویه دست بکار حيله شد و به عیدالله پیغام فرستاد که حسن بن علی به من پیشنهاد صلح داده و کار خلافت را به من واگذار خواهد کرد و تو باید به اطاعت من در آیی و قول پرداخت یک میلیون درهم به او داد. عیدالله به طمع این قول شبانه به لشکر معاویه پیوست و چون مردم فردا فرمانده خود را نیافتند، قیس بن سعد نماز را اقامه کرد و فرماندهی را به عهده گرفت و با بسزین ابی ارقطه که در رأس بیست هزار نفر از طرف معاویه بود جنگ کرد و آنها را مجبور به عقب نشینی نمود. معاویه در صدد برآمد که قیس را همچون عیدالله به طمع مال بفریبد و قیس به او نوشت: به خدا سوگند هرگز مرا دیدار نخواهی کرد جز آنکه میان من و تو نیزه باشد.^{۱۹}

برای اینکه بهتر به ماهیت اعمال لشکر حضرت پی ببریم، لازم است ترکیب افراد سپاه را بشناسیم.

شیخ مفید نقل می کند:

«اینان که در هنگام جهاد با معاویه با حضرت بودند گروههای گوناگونی از مردم بودند. برخی شیعیان خود و پدرش بودند، برخی از خوارج بودند که اینان تنها هدفشان جنگ با معاویه بود از هر راهی که میسر بود اگرچه علاقه ای هم به امام نداشتند. برخی از آنان مردمانی فتنه جو و طمع کار در غنیمتهای جنگی بودند. برخی

دودل بودند و عقیده و ایمان محکمی درباره آن حضرت نداشتند و برخی روی غیرت و عصیت قومی و پیروی از سران قبایل خود آمده بودند و دین و ایمانی نداشتند».^{۲۰}

در واقع باید گفت موقعیت امام حسن(ع) دارای سه خصیصه: نداشتن یاور، مواجه بودن با دشمنی مسلحانه وعدم همکاری افراد مؤثر، بود. زیرا بسیاری از یاران مؤثر آن حضرت در زمان جنگهای پدرش به شهادت رسیده بودند. تنها در جنگ صفین ۶۳ تن از بدریان شریعت شهادت نوشیدند.^{۲۱} عدم انسجام لشکر امام باعث شد که با اندک احساس قدرتی در دشمن، سپاهیان حضرت را تنها بگذارند، چنانکه گذاشتند و در حالی که امام در منزل سعد بن مسعود سلمان ثقفی مشغول مداوای زخم خود بودند، گروهی از سران قبایل کوفه پنهانی به معاویه نامه نوشتند: «ما سر به فرمان و گوش به دستور توایم.» او را به آمدن به سوی خود برانگیخته و برعهده گرفتند حضرت امام حسن را، آنگاه که معاویه نزدیک شد تسلیم کنند؛ یا غافلگیرش کرده و آن حضرت را بکشند. این جریان به گوش امام رسید، از آن سو نامه قیس بن سعد به حضرت رسید و چگونگی پیوستن عبیدالله بن عباس را در مقابل پیشنهاد پرداخت یک میلیون درهم از طرف معاویه به اطلاع حضرت رسانید.^{۲۲}

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع می نویسد:

«معاویه چهار نفر جاسوس به نامهای عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، حجار بن ابجر و شیث بن ربیع را برای کشتن امام برگزید و برای مراقبت هر یک از آنان جاسوس انتخاب نموده تا هرگز از مأموریت خود سرپیچی نکنند. وی جایزه قتل امام را مبلغ صد هزار درهم، سرداری یکی از لشکرها، شام و ازدواج با یکی از دختران خود قرار داده بود. روزی یکی از اینان حضرت را هدف نیزه قرار داد که چون امام زره بر تن می کرد کارگر نیفتاد.»

همچنین در کتاب خرائج آمده است:

«امام مجتبی یکی از سران قبایل کنده را همراه با چهار هزار نفر روانه جنگ با معاویه کرد. ولی چون به شهر انبار رسید معاویه با فرستادن پنجاه هزار درهم و وعده فرمانداری برخی از مناطق شام و جزیره باعث شد تا با دویست تن از نزدیکان خود به معاویه بپیوندد. امام پس از اطلاع از واقعه مردی از قبیله مراد را بجای او برگزید و تأکید کرد مانند فرمانده قبلی سستی نکند ولی او نیز به معاویه پیوست.»^{۲۳}

از مجموعه این جریانات بر امام حسن روشن شد که مردم او را تنها گذارده اند و خوارج بواسطه آنچه از دشنام و کافر دانستن آن جناب به زبان آوردند نسبت به او بددل گشته اند و خونس را مباح دانسته و اموالش را به یغما بردند و امام جز عده اندکی شیعیان خود را که یارای مقاومت در برابر انبوه لشکر شام را نداشتند، همراه نیافت. در همین زمان است که معاویه، عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره را فرستاد تا به امام پیشنهاد صلح کنند و برگه سفید مهر شده را از معاویه تقدیم امام کردند تا شرایط خود را در آن بنویسد.

طبری قبل از آمدن این دو نفر ارسال نامه ای از طرف امام حاوی شرایط صلح را ذکر می کند و به دنبال آن برگه مهور شده معاویه را می آورد. ولی آنچه در الارشاد آمده است خلاف این است و پیشنهاد صلح را از طرف معاویه می داند. یعقوبی نیز با شیخ مفید هم نظر است.^{۲۳} امری که با توجه به عظمت روحی و بلندنظری امام سازگارتر است. خطبه ای هم که امام حسن قبل از صلح با معاویه بیان نموده است مؤید این مطلب است. بدین ترتیب آنچه ابن اثیر به تبعیت از طبری و با همان مضمون درباره چگونگی صلح آورده است نمی تواند مورد قبول باشد.

به روایت ابوبکرین درید، امام برای آخرین اتمام حجت به سپاهیان و دعوت آنان به جنگ با معاویه چنین گفت:

«بخدا سوگند ما هرگز در مبارزه با مردم شام تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن، با سلامت و صبر می جنگیم اما دیگر دشمنی ها سلامت را از میان ما برداشت و سراسیمگی به شکیبایی پایان داد. شما روزی که به جنگ صفین می رفتید دینتان پیشاپیش دنیاتان بود، ولی امروز دنیاتان دین شما را به پشت افکنده است؛ شما اکنون بین دو گروه از کشتگان قرار دارید، کشته هایی که در صفین بر آنها می گریید و کشتگانی که در نهروان خواستار انتقام آنهاید. آگاه باشید که معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید بر او حمله می بریم و با ضربه های شمشیر بر او فرمان می رانیم و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و به درخواستش رضایت می دهیم، سپس از همه طرف فریاد برآمد که زنده می مانیم و امام که خود را تنها دید پیمان صلح را امضا کرد.»^{۲۴}

پس از صلح امام حسن قیس بن سعد میان کسان به پاخاست و گفت: مردم یکی را انتخاب کنید یا به اطاعت پیشوای ضلالت (معاویه) روید یا بی امام جنگ کنید. گفتند اطاعت پیشوای ضلالت را انتخاب می کنیم و با معاویه بیعت کردند و قیس بن سعد از آنان جدا شد.^{۲۵}

شرایط صلح

مجموعه مواد صلحی که مورخان بطور متفاوت در کتب خود آورده اند را می توان به طریق زیر جمع بندی کرد:

۱. واگذاری خلافت به معاویه به شرطی که به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش خلفای شایسته عمل کند.
 ۲. معاویه حق ندارد برای خود جانشین برگزیند و پس از او خلافت به حسن (ع) و بعد از او به حسین (ع) برسد.
 ۳. همه مردم در هر رنگ و نژادی که هستند از امنیت کامل برخوردار باشند و معاویه باید از آنچه قبل این کرده اند درگذرد و هیچ کس را به بهانه دشمنی های گذشته کیفر ندهد و با مردم عراق به خشونت رفتار نکند.
 ۴. معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین بنامد.
 ۵. در حضور معاویه اقامه شهادت نشود.
 ۶. به امیرالمؤمنین دشنام ندهد و از حضرتش جز به نیکی یاد نکند.
 ۷. حق هر ذی حقی را به او برساند.
 ۸. شیعیان علی در هر جا که هستند در امان باشند و معترض آنها نگردد.
 ۹. بین فرزندان مقتولین که در جنگهای جمل و صفین جز سپاهیان علی بوده اند یک میلیون درهم تقسیم کند و این مبلغ را از مالیات دارابجرد پردازد.
 ۱۰. موجودی بیت المال کوفه را به امام پردازد و وامهای او را ادا کند و هر سال صد هزار درهم به امام بدهد.
 ۱۱. هرگز به امام حسن و برادرش حسین و هیچیک از خاندان پیامبر در آشکار و نهان ستمی و آزاری نرساند و هیچکس را در سرزمینهای اسلامی به وحشت نیندازد.^{۲۷}
- اینکه همه این شرط ها یا برخی از آنها در صلحنامه امام و معاویه بوده است امری است که تحقیق درباره آن و به قطعیت سخن گفتن دشوار می نماید ولی نکاتی را در این باب می توان تذکر داد. اول اینکه شرط واگذاری تصمیم درمورد خلافت پس از معاویه به عهده شورایی از مسلمین با توجه به دیدگاه امام در مسئله زعامت مسلمین و لزوم برخورداری رهبری اسلامی از علم و عدالت و تقوی و توجه به امر عصمت، پذیرش این امر را مشکل می نماید.

بند ۱۰ مذکور نیز با توجه به علوهیت امام پذیرفتنی نمی نماید اگرچه آل یاسین می نویسند: امام برای تکفل امور شیعیان لازم بود که چنان شرایطی را قید کند اما در هزینه کردن خراج دارابگرد برای فرزندان مقتولین جنگهای صفین و جمل اشکالی به نظر نمی رسد.^{۲۸} منابع تاریخی بر پذیرش موارد یادشده از سوی معاویه به جز شرط سب نکردن علی (ع) تصریح کرده اند و نوشته اند معاویه همه شرایط را پذیرفت مگر سب امیرالمؤمنین و گفت که در هر مجلسی که حسن حاضر باشد مرتضی علی را سب نکند.^{۲۹}

علل صلح

عواملی که امام را در موضع ضعف قراردادده و او را مجبور به انعقاد صلح نمود عبارتند از:

۱. ترکیب ارتش و لشکر امام: ارتش آن حضرت چنانکه ذکر شد از انسجام لازم برخوردار نبود و در آن نیروهای اشرافی طالب مقام چون عمر بن سعد، قیس بن اشعث، عمرو بن حرث، حجار بن ابجر و عمرو بن حجاج وجود داشتند. اینها از یک طرف اخبار سپاه امام را به دشمن منتقل می کردند و از دیگر سو به تضعیف روحیه سپاه پرداخته و قوای معاویه را در نظر آنها بسیار قوی جلوه می دادند. وجود تعداد زیادی از خوارج نیز در سپاه امام نیز عامل دیگر ناهماهنگی ارتش بود؛ زیرا آنها که در جنگ نهروان تعداد زیادی از بزرگان خود را از دست داده بودند و از بنی هاشم کینه به دل داشتند و اساساً برای یاری امام نیامده بودند بلکه هدف آنها مقابله با حکومت وقت و تلاش در واژگونی آن به هر طریق ممکن بود. در حالی که اکثریت لشکریان عراق را هم خوارج تشکیل می دادند.^{۳۰}
- علاوه بر این دو دسته، گروه زیادی از لشکریان بودند که نسبت به امام بی تفاوت بودند و به نظر آنها امام کسی بود که فقط برای به دست گرفتن حکومت می جنگید. بنابراین جز اندکی از شیعیان مانند قیس بن سعد، سعید بن قیس، عدی بن حاتم، حجر بن عدی رشید هجری و حبیب بن مظاهر و مانند آنها که امام را به عنوان رهبر دینی و دنیایی خود پذیرفته بودند بقیه سپاه سخت با هدف والای امام نداشتند.
۲. روحیه مردم کوفه: مردم کوفه همواره مردمی آسایش طلب و تن آسا بوده و چنانکه در نهج البلاغه آمده است امام علی مدام از دست آنها شکایت داشت و حاضر بود ده نفر از آنها را با یک نفر از یاران معاویه عوض کند. علاوه بر این جنگهای پیاپی در زمان خلفا که برای توسعه حکومت اسلامی و دفاع از خلافت صورت می گرفت آنها را خسته کرد. بخصوص دو جنگ صفین و نهروان که باعث از بین رفتن تعداد زیادی از مسلمین گردید در خودداری مردم از

جنگ بسیار دخیل بود. مضافاً آنکه جنگ حضرت با معاویه جنگ بین مسلمین بود و انتظار غنیمت هم بیهوده بود.

۳. دعوت به صلح از سوی معاویه: نیرنگ معاویه در پیشنهاد صلح به حضرت امام حسن (ع) و بخش شایعه در این زمینه بین سپاه امام باعث سستی نیروهای آن حضرت شد و افراد سپاه از پیشنهاد صلح استقبال کردند. پیوستن عبدالله بن عباس نیز مزید بر علت شد و در رکود و نخوت سپاه اثر بسیار کرد و چرا که پس از پیامبر دوباره عصیت های قومی و قبیله‌ای رشد یافته بود و وقتی می دیدند عبدالله پسرعموی امام حسن او را ترک گفته است دیگران کمتر خود را مقید به اطاعت از امام می دیدند. رشوه های معاویه و تطمیع سران لشکر امام نیز در این گسستگی لشکر تأثیر فراوان داشت در حالی که در همین موقع لشکر معاویه سخت تحت اطاعت او بود و معاویه خود را حجت و جانشین پیامبر و خلفا معرفی می کرد و مردم آن دیار که اسلام را از طریق خود او شناخته بودند به آنچه او می گفت باور داشتند و خیال می کردند که پیامبر وارثی جز بنی امیه ندارد. به همین دلیل است که وقتی ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی، شام را فتح می کند، گروهی از بزرگان و سرشناسان شام به نزد او آمده و سوگند یاد می کنند که تا آن موقع نمی دانسته اند که پیامبر خویشاوندانی غیر از بنی امیه داشته باشد. فان فلوتن در این باره می گوید: مردم شام دارودسته بنی امیه را حامی دین و نظام اسلامی می دانسته اند و معاویه در نظر بنی امیه جانشین خدا بود و پسرش یزید هم امام مسلمین و عبدالملک بن مروان امین خدا.^{۳۲} گذشته از بی اطلاعی این مردم از اسلام، مردمی فوق العاده ساده لوح و بی خرد بودند، چنانکه معاویه در پیغامی به حضرت (ع) می گوید: «من با صد هزار سپاهی که بین شتر نر و ماده فرق نمی گذارند به جنگ تو می آیم».
۴. جلوگیری از خونریزی مسلمین: امام خود در این باره می فرماید: من ترسیدم که ریشه مسلمانان از روی زمین کنده شود و خواستم برای دین نگهبانانی باقی گذارم. نیز در تفهیم فلسفه صلح به شیعیانش می فرمود: از این صلح منظوری جز این نداشتم که شما را از کشته شدن نجات دهم. امام باقر (ع) در پاسخ به پرسش علت صلح امام حسن فرمود: او بهتر می دانست که به چه کاری دست زده است و اگر کار او نمی بود بی گمان واقعه عظیمی پدید می آمد.^{۳۳} و این واقعه عظیم از میان رفتن تشیع و تعالیم آن بود چرا که معاویه به راحتی لعن علی را رایج ساخت و قتل عثمان را به گردن آن بزرگوار انداخت.

امام حسن در خطبه ای که در مدائن ایراد کرد کوشش خود را در حفظ جان و خون مسلمانان ابراز کرد و چنین گفت: «ای مردم اختلافی که بین من و معاویه وجود داشت بر سر حقی بود که سزاوار آن بودم ولی از حق خود برای اصلاح کار و حفظ خون آنان گذشتم»^{۳۳}

۵. امام می دانست که با این ترکیب سپاه، لاجرم او را دست بسته تسلیم معاویه می کنند و معاویه نیز برای ابراز برتری خود بر امام منت نهاده او را آزاد می گذارد و بدین ترتیب خود را از ننگ دشمنی با بنی هاشم پاک می کند. چنانکه می فرماید:

«به خدا قسم اگر با معاویه بجنگم مردم عراق گردنم را می گیرند و تسلیم معاویه ام می کنند و به خدا قسم اگر در حال عزت با معاویه صلح کنم بهتر است که به اسارت به دست او کشته شوم و یا بر من منت گذارد و از قلم دست بردارد و برای همیشه ننگی برای بنی هاشم باقی بماند و معاویه بر آیندگان ما و مردگان ما پیوسته منت گذارد»^{۳۴}

نظرات برخی از مورخان راجع به صلح امام حسن (ع)

پس از بیان دلایل عقلی و روایی علل صلح امام حسن لازم است گفته شود که درباره این صلح نظرات متفاوت و گاه متضاد صورت گرفته است. چنانکه عده ای صلح امام را بیانگر ناتوانی وی و عدم احاطه او به شئون سیاسی و اداره حکومت دانسته اند. از آن میان افراد زیر را می توان نام برد:

۱. صفری در شرح لامیه المعجم خود می نویسد: گروهی از بزرگان و سرشناسان پیشین که دارای دانش و مقام بودند به خاموشی و انزوا گرائیدند و موقعیت و مقام خود را به دیگران سپردند از جمله حسن بن علی بن ابیطالب که به معاویه گفت و امهای من را پرداخت کن، تا من هم خلافت را به تو واگذار کنم. معاویه هم وام او را پرداخت و خلافت را به چنگ آورد.

۲. دکتر فیلیپ حتی در کتاب العرب می نویسد: «امام حسن تمایل به کامجویی و بزرگ منشی داشت و به حکومت و اداره مسلمانان علاقه ای نداشت و مرد استقامت نبود، بدین جهت از خلافت کناره گرفت و به مستمری سالیانه ای که معاویه به او می پرداخت قناعت ورزید.»

- ۳ علانلی در تاریخ الخمیس (ص ۲۸۳) ضمن مقایسه موقعیت نظامی و لشکریان ناپلئون در جنگهای پیاپی اروپا، با شرایط امام حسن (ع) می گوید: حسن می توانست از راه مشورت و حماسه سپاهیان خود را فراهم آورد و روح اراده و پایداری را در بین آنان زنده کند.
- ۴ م. رونلدسن در عقیده الشیعه می نویسد: «حسن دارای نقص قوای معنوی بود و شایستگی عقلی در نجات و رهبری مردم را نداشته است.»
- ۵ لامنس (جلد ۷ دائرةالمعارف اسلامی، ص ۴۰۰) می نویسد: پس از قتل علی با حسن بیعت شد و یارانش تلاش کردند که او را به جنگ با معاویه برانگیزند ولی او که مردی آسایش طلب و خویشن دوست بود به درخواست والتماس آنها توجهی نکرد و همیشه در اندیشه آن بود که با معاویه سازش کند.^{۳۶}

مکان صلح

مکان صلح در مسکن^{۳۷} بوده است؛ ولی در تاریخ الخمیس^{۳۸} محل صلح را در بیت المقدس و برخی چون صاحب تذکره الخواص (ص ۲۱۶) محلی بنام «اذرح» در شام را محل امضاء قرارداد صلح می دانند.

زمان صلح

در زمان صلح نیز اختلاف است. بعضی آن را در ربیع الاول سال ۴۱ و بعضی آن را در ربیع الاخر و جمادی الاول ذکر کرده اند. بدین ترتیب حکومت آن حضرت به اختلاف ۵ ماه و نیم یا شش ماه و چند روز و یا هفت ماه و چندروز بوده است و قول غالب شش ماه است.^{۳۹}

امام حسن و معاویه پس از صلح

ابوعبید و دیگران به سند خود از سفیان بن ابی لیلی حدیث کردند که گفت:

«پس از اینکه امام حسن با معاویه بیعت کرد من به نزدش رفتم و او در جلوی خانه خود بود و گروهی نیز نزدش بودند. من گفتم السلام علیک یا مذل المؤمنین، فرمود: علیک السلام ای سفیان پیاده شو. و سپس فرمود چه شد که نسبت به ما چنین می گویی؟ من گفتم بخدا شما با این کار مرا سرفکنده و خوار کردی. حضرت فرمود: ای سفیان ما خاندانی هستیم که تا حق را تشخیص دادیم به آن تمسک می جویم».^{۴۰}

در روایت عوانه آمده است که پس از آنکه بین امام حسن و معاویه صلح شد، آن حضرت میان مردم به سخن ایستاد و گفت: «ای مردم عراق سه چیز مرا نسبت به شما بی علاقه کرده است: اینکه پدرم را کشتید و به خودم ضربت زدید و ائاثم را غارت کردید.» سپس با امام حسین و عبدالله بن جعفر بسوی کوفه رفتند. امام حسن پس از بهبود زخم به مسجد رفت و گفت: ای مردم کوفه در مورد همسایگان و مهمانان خودتان و خاندان پیامبرتان که خدا ناپاکی را از آنها برده و به کمال پاکیزگی شان رستیده از خدا بترسید، مردم گریه سر دادند و حضرت بعد از آن بسوی مدینه روان شد. در راه مدینه کسانی در محل قادسیه جلوی وی آمدند و گفتند: «ای ذلیل کننده عرب»

آن حضرت سپس تا آخر عمر در مدینه بود و در صفر سال ۴۹ هـ و یا صفر سال ۵۱ هـ با زهری که همسرش جعدیه با تطمیع و تحریک معاویه به او خورانید مسموم شد و شهید گشت.^{۴۱} بدین ترتیب مدت امامت آن حضرت حدود ده سال بوده است.

امام حسن چون زمان مرگش فرا رسید به برادر بزرگوارش امام حسین گفت:

«یا اخی ان هذه ثلاث مرات سقيت فيها السم ولم السقه مثل مرتی هذه و انا من یومی فاذا مت مع رسول الله فما احد بقرتی الا ان تمتع من ذلك فلا نسفک فیہ محجمه دم»^{۴۲}

ای برادر این بار سومی است که به من سم خورانده شده است و سم اینبار با دفعات قبل متفاوت است و من از اثر این سم خواهم مرد؛ پس چون از دنیا رفتم مرا در کنار رسول خدا به خاک بسیار زیرا کسی نزدیکتر از من به رسول خدا نیست، مگر اینکه مانع این کار شوند، پس نباید در این کار خون کسی ریخته شود.

الارشاد قول دیگری آورده است و اینکه حضرت از برادرش تقاضا کرد که پس از غسل و کفن او را به دیدار قبر رسول (ص) ببرند و در کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد به خاک بسپارند، چرا که از خاک سپاری او در کنار رسول جلوگیری خواهند کرد. پس از شهادت آن حضرت، تابوت او را به زیارت پیامبر بردند ولی عایشه در حالی که بر استری سوار بود مانع از خاک سپاری حضرت در کنار رسول خدا شد. مروان نیز گفت: چگونه عثمان در گوشه ای دور از پیامبر دفن شود و حسن در کنار پیامبر.

معاویه پس از انجام صلح بسوی کوفه راه افتاد تا به نخيله رسید و چون آن روز جمعه بود، نماز جمعه را هنگام ظهر با مردم خواند و خطبه ای برای آنان ایراد کرد و در خطبه اش چنین گفت:

«همانا بخدا من با شما جنگ نکردم که شما نماز بخوانید یا روزه بگیرید و نه

برای اینکه حج به جا آورید و یا زکات دهید زیرا آنها را بجا خواهید آورد. ولی من

با شما جنگ کردم تا بر شما امیر شده حکومت کنم. و با اینکه شما آن را ناخوش داشتید خداوند آن را به من داد. آگاه باشید که من، حسن را به چیزهایی آرزومند کرده و وعده هایی به او دادم ولی همه آنها را زیر پا می نهیم و به هیچ یک از آنها وفا نخواهم کرد.»^{۴۳}

یادداشتها:

- ۱- کلینی، الاصول الکافی، الطبعه الرابعه، سنه ۱۴۰۱ ق، بیروت، ج ۱ (کتاب الحجّه) ص ۶۲-۴۶۱
- ۲- شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن پرشکوهترین نرمنش قهرمانانه تاریخ، ترجمه، سیدعلی خامنه ای، تهران، انتشارات آسیا، خرداد ۱۳۵۱، ص ۸-۳۷.
- ۳- سید محسن امین عاملی، امام حسن و امام حسین (اعیان شیعه)، اداره کل تبلیغات و انتشارات، چاپ سوم، خرداد ۱۳۶۳، ص ۴۰.
- ۴- محمد ابن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ج ۷، ص ۲۷۱۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۴۰۲.
- ۵- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات کتابفروشی صدوق، ص ۴۱-۲.
- ۶- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۴۱.
- ۷- محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علمیه، باب اول، ص ۵؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۳؛ امام حسن و امام حسین، ص ۴۸.
- ۸- مقاتل الطالبین، ص ۵۱.
- ۹- همان، ص ۵۳.

۱۰- همان ، ص ۵۳ .

۱۱- میرخواند ، روضه الصفا ، انتشارات کتابخانه خیام ، ج ۳ ، ص ۸۰ .

۱۲- منیج بر وزن منزل ، شهری باستانی که فاصله آن تا حلب دو روز بوده است و بدست ساسانیان ساخته شده بود (معجم البلدان ۱۶۹/۸) .

۱۳- نخيله تصغیر نخله (درخت کوچک خرما) است و ناحیه ای است در راه شام نزدیک کوفه که معاویه در آنجا با خوارج جنگید و ابن الاجم در سوگواری آنها شعری گفت (معجم البلدان ۲۷۶/۸) .

۱۴- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ : ۱۴۱ .

۱۵- مقاتل الطالبین ، ص ۵۳ ، برخی تواریخ چون تاریخ یعقوبی (ج ۲ ، ص ۱۴۱) ، روضه الصفا (ج ۳ ، ص ۸۰) و تاریخ طبری (ج ۷ ، ص ۲۷۱۴) بر خلاف گفته های فوق ، قیس بن سعد را فرمانده سپاه امام حسن برشمرده اند . ابن اثیر نیز در الکامل فمن بیان هر دو قول ، چنین آنها را جمع کرده است که امام ، عیدالله بی عباس را فرماندهی داده و عیدالله ، قیس بن سعد را در طلیعه سپاه قرار داده است .

۱۶- ساباط قریه ای نزدیک مدائن بوده است .

۱۷- الارشاد ، ص ۷ .

۱۸- علت هجوم به سراپرده حضرت را مورخان دیگر به گونه ای متفاوت آورده اند . طبری و ابن اثیر حمله به حضرت را در مدائن و بر اثر خیر دروغین کشته شدن قیث ذکر کرده اند . یعقوبی نیز با بیانی پریشان حمله به سراپرده امام را بعد از آمدن فرستادگان معاویه برای صلح ذکر نموده است .

۱۹- مقاتل الطالبین ، ص ۸-۵۶ .

۲۰- الارشاد ، ج ۲ ، باب اول ، ص ۶-۷ .

۲۱- صلح امام حسن ، ص ۷۳ .

۲۲- الارشاد ، ج ۲ ، ص ۹ .

۲۳- به نقل از امام حسن و امام حسین (اعیان الشیعه) ، ص ۶۰ .

۲۴- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۴۲ .

۲۵- سید مرتضی حسینی فیروزآبادی ، فضایل الخمسه من حجاج السنه ، منشورات موسسه الاعلمی للمطبوعات ، بیروت ، الجز الثالث ، باب فی خطبه الحسن قبل صلحه مع معاویه ، ۱۴۰۲ ، ص ۱۳ .

۲۶- تاریخ طبری ، ج ۷ ، ص ۲۷۱۵ .

۲۷. تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۴۲ ؛ تاریخ طبری ، ج ۷ ، ص ۲۷۱۷ ، مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۵ ، باقر شریف ، زندگانی حسن بن علی ، ترجمه فخر الدین حجازی ، چاپ هفتم ، انتشارات بعثت ، ج ۲ ، ص ۸-۲۸۷.
۲۸. الامامه والمعاویه ، ص ۲۰۰ ، تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۹۲ ، علل الشرايع (شيخ صدوق) ، ص ۸۱.
۲۹. غياث الدين بن همام الدين الحسينی ، حبيب السیرفی اخبار افراد البشر ، ج ۲ ، ص ۲۴۵ ، الکامل ، ج ۳ ، ص ۴۰۵.
۳۰. اعيان الشيعة (زندگی امام حسن و امام حسين) ، ج ۴ ، ص ۴۲.
۳۱. بنگرید به خطبه های ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۴ ، ۳۹ ، ۶۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۷۹ (فيض الاسلام).
۳۲. سیاده العربيه ، ص ۷۰.
۳۳. صلح امام حسن ، ص ۳۱۸.
۳۴. اعيان الشيعة ، ج ۴ ، ص ۴۲.
۳۵. زندگانی حسن بن علی ، ص ۱۷۱-۱۵۰.
۳۶. زندگانی حسن بن علی ، ص ۸-۱۴۵.
۳۷. تاریخ طبری ، ج ۷ ، ص ۲۷۱۷ ؛ زندگی حسن بن علی ، ص ۲۸۹.
۳۸. ج ۲ ، ص ۳۲۳.
۳۹. زندگانی حسن بن علی ، ص ۲۸۹ ؛ الکامل ، ج ۳ ، ص ۴۰۵.
۴۰. مقاتل الطالبین ، ص ۶۴.
۴۱. یعقوبی (ربیع الاول سال ۴۹) ارشاد (صفر سال ۵۰) ، صلح امام حسن (۱۷ صفر ۴۹ هـ).
۴۲. تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۵۴ ؛ الکامل ، ج ۳ ، ص ۴۶۰.
۴۳. الارشاد ، ج ۲ ، ص ۱۰.

منابع و مأخذ

- آل یاسین ، شیخ راضی ، صلح امام حسن پرشکوهترین نرمش قهرمانانه تاریخ ، ترجمه سید علی خامنه ای ، انتشارات آسیا ، خرداد ۱۳۵۱.
- ابن اثیر ، الکامل فی التاریخ ، بیروت ، ۱۹۶۵ ، المجلد الثالث.
- اصفهانی ابوالفرج ، مقاتل الطالبین ، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی ، کتابفروشی صدوق ، بی تا.

- امين عاملى ، سيد محسن ، اعيان الشيعه (زندگى امام حسن و امام خمينى) ترجمه اداره كل تبليغات و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى ، چاپ سوم.
- حسينى فيروزآبادى، مرتضى، فضائل الخمسه من الحجاج السنه، منشورات موسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، الجزء الثالث.
- خواندمير (غياث الدين بن همام الدين الحسينى)، حبيب السير فى اخبار افراد البشر، انتشارات كتابفروشى خيام، چاپ دوم، جلد دوم.
- شريف القرشى، باقر، زندگاني حسن بن على، ترجمه فخرالدين حجازى، انتشارات بعثت، چاپ هفتم، ج ۲.
- شيخ مفيد، الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، ترجمه سيد هاشم رسولى محلاتى، انتشارات علميه اسلاميه، ج ۲.
- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الرسل والملوك (تاريخ طبرى) ترجمه ابوالقاسم پاينده، انتشارات فرهنگ ايران، ۱۳۵۶، ج ۷.
- فيض الاسلام، نهج البلاغه، ۱۳۵۱.
- كلينى، الاصول كافى، الطبعة الرابعه، بيروت ۱۴۰۱ ق، ج ۱.
- مسعودى، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده، ج ۲.
- مير خواند (مير محمدبن برهان الدين خواند شاه)، روضه الصفا، انتشارات كتابخانه خيام، ج ۳.
- يعقوبى، ابن واضح، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ج ۲.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی